

تاریخ آل اینجو و سیرت نامه شیخ امین الدین بلیانی در

مفتاح الهدایه و مصباح العنایه

● محمدحسین منظورالاجداد



■ مؤلف: محمود بن عثمان
■ پژوهش: عمادالدین شیخ الحکامی
■ ناشر: روزنه، تهران، ۱۳۷۶
■ شمارگان: ۱۵۰۰، ۳۵۸ برگ، ۱۶۰۰ تومان

گذشته از سودمندی
مفتاح الهدایه و مصباح العنایه برای
تاریخ خاندان اینجو، از این کتاب
برای فهم اوضاع اجتماعی فارس در
سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز
می‌توان بهره‌های بسنده برد



سنگ مزار بی بی نصرت خاتون؛ همسر شیخ امین الدین بلیانی

تهیه نسخه، آماده‌سازی برای چاپ و نشر متون کهن به خودی خود کاری ارجمند است و هرگاه متن برگزیده، مربوط به یکی از دوران‌های کمتر شناخته شده تاریخ ایران باشد و به شیوه‌ای عالمانه و ستودنی مورد پژوهش قرار گیرد، ارزش کار دو چندان خواهد شد. مفتاح الهدایه و مصباح العنایه یا سیرت نامه شیخ امین الدین محمد بلیانی از جمله چنین آثاری است. شیخ امین الدین بلیانی (۶۶۸-۷۴۵ ق.) در روزگار خویش از مشایخ بزرگ تصوف بود و آوازهای بلند یافت‌چندان که شاعران به ستایش وی برخاستند.

حافظ او را «بقیه ابدال»؛ یکی از پنج بزرگ مردی که در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق اینجو، موجب آبادانی ملک فارس بودند و کسی که «یمن همت» او گره‌گشای بود، دانست و خواجوی کرمانی دست ارادت به‌وی داده در حلقه مریدان او درآمد و امین الدین را «تاجدار ملک و حنت» و «شهبسوار میلان حقیقت» خواند و با اشاره به نسب و مسکن وی، او را «ماهی از برب ابوعلی دقاق و شاهی در اقلیم ابواسحاق (=کازرون)» شمرد.

پدران امین الدین همه از علما، مشایخ و عارفان زمان خود بودند و امین الدین چهارده ساله بود که از عموی خویش شیخ عبدالله بلیانی تلقین ذکر شنید و به‌وادای تصوف پای نهاد. به سال ۶۹۳ ق. پس از مرگ پدر، مستدشین خانقاه وی شد و از آن پس تا پایان عمر، دمی از مبارزه با نفس و ارشاد خلق باز نایستاد.

ده سال پس از مستدشینی او در «کازرون» به سال ۷۰۳

محمودشاه اداره امور فارس را به‌دست گرفتند و کار آنان به جایی رسید که در زمان او جود قدرت خویش تمامی نواحی مرکزی و جنوبی ایران را زیر سیطره داشتند و شاه شیخ ابواسحاق بر جسته‌ترین امیر این خاندان، در چارچوب آگاهی ما تنها امیری است که پس از فروپاشی حکومت ایلخانان، به محض استقرار بر سریر قدرت، به تعبیر عبدالرزاق سمرقندی «پای از درجه امارت به ذروه سلطنت نهاد و به ترتیب اسباب پادشاهی چون تاج و تخت فرمان داد» و با ضرب‌سکه به نام خود، سلطنت خویش را اعلام نمود. در دوران سلطنت وی درگیر جنگ‌های بی‌پایان با محمد مظفرحاکم کرمان و سر سلسله خاندان «مظفری» شد. باینهمه عموم تاریخ‌نگران بر این باورند که دوران حاکمیت ده ساله ابواسحاق بر شیراز و فارس، عهدشادکامی مردم آن خطه بود. شکست نهایی ابواسحاق از محمد مظفر موجب آوارگی چند ساله و سرانجام مرگ او شد و با مرگ وی و برچیده شدن بساط حکومت خاندان اینجو، روایت حاکمان پیروزمند از ماجرا، به صورت مواهب الهی معلم یزدی بر جای ماند و حال آنکه از عمده‌التواریخ این زرکوب شیرازی که مدعی است در دوجلد در مورد سوانح ایام سلطنت ابواسحاق نوشته، نشانی در دست نیست.

کاستی چشمگیر منابع تاریخی در مورد دوران حکومت خاندان اینجو چندان است که چند روایت بجامانده از آن دوران در کتاب سیرت‌نامه شیخ امین الدین، سخت شایان توجه می‌نماید.

بیشتر اشاره شد که ارتباط میان خاندان اینجو و شیخ امین الدین از نخستین سال‌های سده هشتم برقرار شد و پیوسته بر استحکام آن می‌افزود و تا بدانجا رسید که امیر مسعود شاه اینجو، فرزند محمودشاه، در دیدار با برادر امین الدین که به شیراز رفته بود، در مجلس عام، اعلام داشت که «من از جان و دل مرید و معتقد شیخ الاسلام [امین الدین] شده‌ام و

ق. محمود شاه که به سبب تصدی اداره امور املاک خاصه ایلخانان موسوم به «املاک اینجو» «محمود شاه اینجو» خوانده می‌شد متصدی اداره املاک اینجو در فارس گردید و ظاهراً آغاز ارتباط خاندان اینجو و امین الدین از همین زمان است. محمودشاه خود از اعقاب خواجه عبدالله انصاری و چندان دوستدار صوفیان بود که به سبب ارادت به شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی، نام کوچک‌ترین پسر خود را ابواسحاق نهاد. وی به سال ۷۲۵ ق. نیابت حکومت فارس را عهده‌دار شد و از آن پس به تحکیم پایه‌های قدرت خویش در آن خطه پرداخت و در این راه چندان توفیق یافت که چون ابوسعید، واپسین ایلخان مقتدر مغول درگذشت، فرزندان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عند الله تعالى
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عند الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عند الله تعالى
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عند الله تعالى



مزار شیخ امین الدین بلینی در کازرون

مریدان و متعلقان او را دوست می‌دارم و این سخن بر گزاف و ریا نمی‌گوییمو به تقلید و عادت مرید او نشدیم بلکه از روی تحقیق و کرامات مشهود و معاملات روشن که از وی دیدیم، بنده حلقه به گوش وی شدیم و بزرگی او را تحقیق شطاست. آنگاه چندین حکایت از کرامات شیخ در حق خود نقل کرد که سودمندترین آن‌ها برای تاریخ سیاسی این خاندان حکومتی آن است که به سال ۷۲۴ ق. به هنگام شورش بر ضد ابوسعید به سبب صدور فرمان حکمرانی فارس برای مسافر ایناق، امیرمسعود شاه پس از دستگیری، به سبب شفاعت خواهر سلطان از مرگ رسته است و چون او را به آسیای صغیر تبعید نمودند و در آن خطه نایب شیخ حسن جلایری، حاکم ولایت، گردید، مخالفانی یافت که به نبرد با وی برخاستند. در اثنا جنگ چون در محاصره دشمن قرار گرفت، به عنایت شیخ امین الدین، که مسعود شاه در میان معرکه به فریاد از او یاری خواسته بود، از میانه به در جست و جان به سلامت برد. این نکته را نیز باز می‌گوید که شیخ امین الدین در دیداری که او و ندیمش «در دامن کومبالای کازرون» با وی داشتند آرزوی بر زبان نیامده آن‌و را برآورد و نزد هر یک، خوراکی که خواسته بودند، نهاد.

از حکایتی دیگر که محمود بن عثمان در کتاب خویش آورده بر می‌آید که مسعود شاه در این دعوی ارادت، صادق بود و از این رو چون دانست مردم روستایی که به نزاع با سربازان او برخاسته بودند، مریدان شیخ امین الدین هستند، از سر تقصیر آنان در گذشت. همچنین هنگامی که نامه وداع شیخ را دریافت نمود، چون به خطا پنداشت که شیخ را اجل نزدیک شده و حال آنکه شیخ از مرگ خود او خبر داده بود، سخت ناراحت شد و از شدت اندوه بارها به درد گریست.

مقتابلاً شیخ امین الدین نیز به امیران خاندان اینجوسهر می‌ورزید. او که امیر محمود شاه اینجو را از «دوستان و محبان» خود می‌دانست، به سال ۷۲۶ ق. پیش از آواز گرفتن مرگ آن امیر، از قتل وی خبر داد و در نزد یکی از مریدان «در عدل و خیرات وی فصلی تمام بگفت» و سپس گریست و مرید را نیز «به گریه آورد» و چون امیر مسعود شاه اینجو به قتل رسید (۷۲۴ ق.) از آنجا که شیخ «در حق وی نظری تمام داشت» به تعبیر محمود بن عثمان «دل مبارک شیخ از آن واقعه به غایت خسته شد و [لذا] آن طایفه که قصد وی [مسعود شاه] کرده بودند، هیچ کلام به آخر سال نرسیدند و همه را به قتل آوردند.» البته ماجرای قتل مسعود شاه و پی‌آمدهای آن، پیچیده‌تر از آن است که این صوفی ساده دل می‌نویسد. باغی باستی، آمر و محرک اصلی قتل مسعود شاه، تاسالیانی چند پس از این ماجرا زنده بود اما روایت این نویسنده هم زمان با واقعه را نیز نمی‌توان یکسره نادیده نگاشت.

به هر حال، گذشته از سودمندی مفتاح الهدایه و مصباح العنایه برای تاریخ خاندان اینجو، از این کتاب برای فهم اوضاع اجتماعی فارس در سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز می‌توان بهره‌های بسنده برد و کمترین نکته در این میان، برای نمونه، آنست که از فقر موحش طالبان علم در دوران دانش‌انگیزی و در نیمه دوم سده هفتم خبر می‌دهد و از زبان امین الدین بیان می‌کند که به گاه نوجوانی و در غربت به هنگام تحصیل علم «دو روز و سه روز می‌رسید» که چیزی برای خوردن نمی‌یافت و روغن چراغ نیز نداشت و برای مطالعه و تکرار درس از روشنایی «سقایه‌ها» [آب انبارها؟] بهره می‌گرفت و چون بول گرمابه رفتن نداشت حتی «در قلب زمستان هم» غسل واجب در همانجا به جای می‌آورد. ناگفته نماند که نویسنده به شیوه معمول زندگینامه‌نویسان مشایخ، نسبت به مراد خود لختی سخت ستایش آمیز دارد. به

باور وی امین الدین از آغاز وجودی یگانه بود و در همان بلوغ تولد، خوش قدمی وی موجب فراخی «تعمت و روزی» خاندانش گردید و آینه درخشانش از همان اوان طفولیت بر تیزیان آشکار بود چندانکه در کودکی چون دست عمومی خود شیخ عبدالله بلینی را بوسه داد، شیخ عبدالله بلوغ چنین آمد گفت که: «شاد آمدی ای شیخ شهر و رستاق» و در تمام کتاب به همین شیوه از اقدامات عمرانی، کرامات و آموزه‌های شیخ یاد می‌کند اما این نگرش کاملاً هوا دارانه و یکسویه او چیزی از ارزش کتاب نمی‌کاهد و با توجه به شرایط زمانه و چیرگی تصوف بر دل و جان مردم آن روزگار، به ویژه آگاهی بخشی مصباح الهدایه در مورد آئین تصوف و آداب طریقت ویژه شیخ امین الدین بسیار ارزشمند است. می‌دانیم که در سده‌های هفتم و هشتم هجری، تصوف گسترش بسیار یافت و به ویژه در سده هشتم، نفوذ پیران صوفی در بین مردم به جایی رسید که حتی امیران و سلاطین برای بهره‌گیری از آن نفوذ مردمی، عنوان شیخ بر خود می‌نهادند. در تواریخ آن دوران از شیخ حسن بزرگ (جلایری). شیخ حسن کوچک (چوبانی) و شاه شیخ ابواسحاق اینجو یاد شده است و نکته شگفت‌انگیز اینکه ابوبکر قطبی اهری، کتابی در تاریخ به نام سلطان ابوسعید جلایری نوشت و آن را تاریخ شیخ ابوسعید نام نهاد. این نفوذ مردمی پیران صوفی محصول عملکرد شیخ امین الدین بود. به گواهی محمود بن عثمان که چهل سال ملازم شیخ بود، در این مدت شیخ امین الدین، پیوسته بر «ریاضات و مجاهدات» می‌افزود و وی هرگز ندیده است که امین الدین «طعامی خوش خوردی یا لباسی به تکلف پوشیدی» پیوسته روزه بود و به اندک طعامی افطار می‌نمود. همه غذاهایی را که مریدان برای او می‌آوردند به کسان یتار می‌کرد. گهگاه روزها از خوردن آب خود را منع می‌کرد و در مخالفت با نفس و خواهش‌های آن مرتبه‌های سخت والا داشت.

کتابخانه ملی و موزه اسناد ملی ایران
۱۳۸۱
۸